



# بررسی کیفری و جزایی دعاوی ناشی از جرم با نگاهی به نقش و جایگاه دادسرا در حقوق کیفری ایران

(تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۰۱/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۷/۰۲/۱۵)

ژیلا محمودی

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

## چکیده

جرم، رفتاری ضداجتماعی است که به سبب ایجاد اختلال درنظم عمومی یک جامعه معین، اقامه دعوا علیه مرتکب آن را موجب می‌گردد. در گذشته‌های دور و در دوران دادگستری خصوصی، زیان وارد به جامعه از خسارتی که متوجه بزه دیده می‌گردید قابل تفکیک نبود و به همین دلیل نیز دو دعوی خصوصی و عمومی و به تبع آنها، دو روش مختلف رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفری وجود نداشتهاست. باگذشت زمان و تحول جوامع خروج آن‌ها از حالت قبیله‌ای و عشیره‌ای و به دیگرسخن، تشکیل دولت و تشخیص و تسجیل منافع عمومی، زیان وارد بر جامعه، از خسارتی که ممکن است بر اثر ارتکاب جرم بر شهروندان وارد شود، تفکیک شد و اعلام جرم نه فقط حق مجنی علیه، بلکه حق و تکلیفی برای سایر افراد جامعه تلقی شد و تعقیب بزه‌کاران برعهده دولت قرار گرفت. همگام با چنین تحولی، در حقوق روم، قاعده اعلام جرم عمومی پدیدار شد. در حقوق اسلام نیز با عنایت به مفهوم حق‌اللهی حدود، در اغلب مواردی که شارع برای جرمی مجازات حد منظور کرده (مانند خمر و زنا)، تعقیب متهم الزاماً موکول به شکایت کسی نیست.

**واژگان کلیدی:** دادسرا، دعاوی ناشی از جرم، دادگاه، دادرسی، دعوی عمومی



## بخش اول: دعاوی ناشی از جرم

### بند اول: دعاوی عمومی

باگذشت زمان، به ویژه باتوجه به تقویت مفهوم دولت و ایجاد مراکز دولت سیاسی در سطحی هرچه گسترده تر، حق و تکلیف تعقیب متهمان، جز در موارد استثنایی، به دولت واگذار شد و طبیعی است درحال حاضر که دوران شکوفایی حقوق عمومی محسوب می شود و هدف از اقامه دعوی عمومی، اعمال مجازات یا سایر تدابیر بربرزهکاران است، تعقیب آنان نیز علی القاعده به جامعه تعلق داشته و نهاد خاصی نیز اعمال آن را عهده دار باشد. این نهاد خاص، به ویژه در کشورهایی که حقوق آن ها بر نظام رومی-ژرمنی مبتنی یا ملهم از آن است، دادسرا نام دارد و «دعوی که دادسرا یا نهاد مشابه آن (درحقوق کشورهای کامن لا) به نمایندگی از سوی جامعه علیه متهم طرح و آن را تعقیب می کند، دعاوی عمومی نامیده می شود». مطلب مهم اینکه باید بین تعقیب جرم، به عنوان یکی از وظایف دادستان و تعقیب دعاوی عمومی که معادل اقامه دعوی عمومی است تفکیک قائل شویم. دادستان به هرطریقی (گزارش ظابطان، شکایت شاکی...) از وقوع جرم مطلع شود، به موجب قاعده «قانونی بودن تعقیب» موظف به تعقیب جرم است و می تواند انجام تحقیقات را، حسب مورد، رأساً عهده دار شود و یا انجام آن را از بازپرس یا دادیار تحقق درخواست کند. دراین مرحله از اقدامات، در واقع امر، دادستان در عرصه تعقیب جرم گام برمی دارد. لیکن متعاقب بر نتایج تحقیقات و دلایل به دست آمده چنانچه مورد از موارد منع تعقیب (مصونیت سیاسی و دیپلماتیک، مصونیت پارلمانی...) نباشد و یا منجر به قرار منع تعقیب (عدم تکاپوی دلیل، جرم نبودن عمل...) و یا موقوفی تعقیب (گذشت شاکی، فوت متهم...) و غیره نشود و سرانجام اینکه دادستان تعقیب را لازم دانسته به قرار تعلیق تعقیب مبادرت نرزد، دراین صورت است که با تنظیم کیفرخواست اقدام به تعقیب متهم و اقامه دعوی عمومی و جلب متهم به محاکمه درمقابل دادگاه صالح مبادرت می ورزد و مکلف است که از کیفرخواست خود درمقابل مرجع مذکور دفاع کند. بدین ترتیب، تعقیب جرم از سوی دادستان که امری آغازین است و تعقیب دعاوی عمومی یا اقامه دعوی



عمومی که در پایان تحقیقات مقدماتی و متعاقب بر صدور قرار مجرمیت صورت می‌پذیرد حکایت از وظایف دوگانه دادستان دارد.<sup>۱</sup>

### بند دوم: مرجع تعقیب دعوای عمومی

ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) که جایگزین ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸) شده است، در این خصوص مقرر می‌دارد:

«تعقیب متهم و اقامه دعوای جهت حیثیت عمومی برعهده دادستان و اقامه دعوا و درخواست تعقیب متهم از جهت حیثیت خصوصی با شاکی یا مدعی خصوصی است». بنابراین وظیفه دادستان عبارت است از: تعقیب متهمان و اقامه دعوا از جهت حیثیت عمومی جرم. ماده ۹ این قانون نیز مقرر می‌دارد: «ارتکاب جرم می‌تواند موجب طرح دو دعوی شود: دعوای عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی؛ دعوای خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم و یا مطالبه کیفرهایی که به موجب قانون حق خصوصی بزه دیده است مانند حدقذف و قصاص». همچنین ماده ۲ قانون جدید که جایگزین بخش انتهایی ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری شده است، مقرر می‌دارد: «تعقیب متهم در جرایم قابل گذشت، فقط باشکایت شاکی شروع و در صورت گذشت او موقوف می‌شود»

نوآوری مهم قانون جدید در این بحث آن است که ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری را نسخ کرده است. این ماده، جرایم راز حیث اقامه دعوا به سه دسته تقسیم می‌کرد:

۱- جرایمی که تعقیب آن‌ها به عهده رئیس حوزه قضایی است، چه شاکی خصوصی شکایت کرده یا نکرده باشد؛

<sup>۱</sup> آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها مرکز تحقیق و توسعه

علوم انسانی، چاپ هفدهم، ۱۳۹۲، ص ۱۱۵-۱۱۶



۲- جرایمی که با شکایت شاکی تعقیب می شود وبا گذشت وی تعقیب موقوف نخواهد شد؛

۳- جرایمی که با شکایت شاکی تعقیب می شود وبا گذشت وی تعقیب موقوف خواهد شد.

براساس این قانون ونیز براساس تبصره های ۱ و ۲ ماده ۱۰۰ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ جرایم به دو دسته قابل گذشت و غیرقابل گذشت تقسیم می شود. براساس ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) تعقیب جرم قابل گذشت باشکایت شاکی شروع ودر صورت گذشت او موقوف می شود واگر جرم غیرقابل گذشت شد، براساس ماده ۱۱ همان قانون، اقامه دعوا برعهده دادستان است، صرف نظر از اینکه جرم ارتكابی فقط دارای جنبه عمومی باشد یا جنبه خصوصی نیز داشته باشد. در نتیجه، براساس این قانون تعقیب جرایمی مانند سرقت و کلاهبرداری نیاز به شکایت شاکی خصوصی ندارد؛ زیرا این جرایم غیرقابل گذشت بوده و تعقیب جرایم غیرقابل گذشت برعهده دادستان است. مسئولیت انجام کلیه وظایفی که نهاد دادرسی از حیث تعقیب و کشف جرم برعهده دارد، با دادستان است ودر راستای انجام این وظایف، سایر مقامات دادرسی نیز اورا همراهی خواهند کرد.<sup>۱</sup>

### بند سوم: دادرسی و ویژگی ها و تشکیلات

بررسی تاریخچه، ویژگی ها و تشکیلات دادرسی ما ربا این نهاد بهتر آشنا می کند. از لحاظ تاریخی، سابقه دادرسی به قرن چهاردهم میلادی در فرانسه بازمی گردد. در این دوران، شاه در دادگاه ها نمایندگانی داشت که وظیفه مشخص آن ها دفاع از منافع شاه در دادگاه و نظارت بر اجرای مجازات ها بود، مجازات هایی که بسیاری از آن ها جریمه های مالی بودند وبه خزانه دولتی واریز شده، منبع درآمد پادشاه محسوب می شدند. به تدریج، اختیارات این نمایندگان یا وکلای شاه افزایش یافت وصلاحیت طرح رسمی شکایات در دادگاه ها راپیدا کردند. بدین ترتیب، از اجتماع این نمایندگان شاه، هسته اولیه دادرسی شکل گرفت. پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹، دادرسی که از نهادهای بازمانده از رژیم پیشین بود، حفظ شد اما اختیار

<sup>۱</sup> مصدق، محمد، همان منابع، ص ۱۳۳-۱۳۴



شروع به تعقیب از آن سلب گردید. باین حال، اندکی بعد، معلوم شد که کاهش اختیارات دادسرا به سود جامعه نبوده و برای دفاع از منافع جمعی، دادسرا بازسازی شد و به صورت کنونی آن یعنی به عنوان مرجعی برای به جریان انداختن تعقیب کیفری و دفاع از دعوای عمومی در دادگاه درآمد. در ایران، هنگامی که در سال ۱۲۹۰ شمسی، قانون موقتی اصول محاکمات جزایی تصویب می شد، چون در این کار قوانین فرانسه مورد اقتباس بودند، نهاد دادسرا از این طریق به حقوق ایران راه یافت. پس از آن در قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب ۱۳۰۷ نیز، که هنوز هم موادی از آن لازم الاجرا است، مرجع تعقیب تحت عنوان اداره مدعی العمومی و مقام تعقیب تحت عنوان مدعی العلوم پیش بینی گردید. ماده ۴۹ این قانون می گوید: «مدعیان عمومی صاحب منصبانی هستند که برای حفظ حقوق عامه و نظارت در اجرای قوانین موافق مقررات قانونی انجام وظیفه می نمایند.»

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، دادسرا از نظام قضایی ایران حذف نشد و به کار خود ادامه داد. باین حال، در پی جدی تر شدن انتقاداتی که پس از پیروزی انقلاب به تدریج نسبت به دادسرا شروع شده بود و از جمله برفقدان این نهاد در قضای اسلامی تأکید و غیر شرعی بودن آن نتیجه گیری می شد، قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب در تاریخ ۷۳/۴/۱۵ به تصویب رسید. این قانون اختیار انحلال دادسراها در ظرف پنج سال رابه رئیس قوه قضائیه نمود و وی نیز ظرف کمتر از یک سال به بیش از هشتاد سال عمر دادسراها در ایران خاتمه داد. اما دیری نپائید که مشکلات عملی فقدان دادسرا و مقامی به نام دادستان نمایان و دستگاه قضایی کشور با دشواری های جدید دیگری روبرو شد. به همین دلیل، رئیس جدید قوه قضائیه که قانون فوق را موجد اشکالاتی برای مجموعه تحت مسئولیت خود یافته بود، لایحه اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب را از طریق هیئت دولت به مجلس تقدیم نمود و قانون جدید در ۸۱/۷/۲۸ به تصویب مجلس رسید. در این قانون، برونظیفه دادسرا در تعقیب جرایم تأکید شده است. مطابق بند (الف) ماده ۳ ق.ت.د.ع.ا، اصلاحی ۱۳۸۱: « دادسرا ... عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق الهی و حفظ حقوق



عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور حسبه وفق ضوابط قانونی است...» با این حال، وظایف دادسرا به امور کیفری منحصر نمی‌شود و در امور حقوقی نیز وظایفی برعهده دارد. در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ موارد دخالت دادستان در امور و دعاوی حقوقی موارد ابلاغ نامیده می‌شد و این موارد در ماده ۱۳۹ شامل: ۱- دعاوی راجع به اموال و منافع و حقوق عمومی؛ ۲- دعاوی راجع به دولت؛ ۳- دعاوی راجع به وجوه بدیه و امور خیریه که جنبه عمومی داشته باشد مثل وصایای عمومی و اوقاف و امثال آن و ۴- دعاوی راجع به محجورین و غایب مفقودالاثربود. اگرچه در سال ۱۳۵۸ این ماده به موجب ماده ۳۴ لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی نسخ شد و در ق.آ.د.م مصوب ۱۳۷۹ نیز که در دوره فقدان دادسرا تصویب و جایگزین قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ گردیده، سخنی از موارد دخالت دادستان در امور حقوقی به بیان نیامده است، اما هم اکنون همچنان مواردی وجود دارد که در آنها دادستان موظف به اقدام در امور حقوقی است.<sup>۱</sup>

### بند چهارم: ویژگی‌های دادسرا

غالب جرایم واجد جنبه عمومی هستند که تعقیب متهم و اقامه دعوی از این جهت برعهده دادستان به عنوان مدعی العموم و نماینده جامعه است و تعقیب متهم از جهت حیثیت خصوصی با شاکی یا مدعی خصوصی است (ماده ۱۱ ق.آ.د.ک) بنابراین در مجموعه دادسرا این دادستان است که در رأس قرارداد و گزارش‌های وقوع جرم باید به وی اعلان گردد. شروع به تعقیب در دادسرا یا با گزارش ضابطان دادگستری است یا با اعلام شکایت از سوی شاکی خصوصی. طرح شکایت یا اعلان جرم به دادستان می‌تواند به صورت کتبی یا شفاهی یا به هر طریقی باشد به عنوان مثال از طریق تلفن، تلگراف، فاکس، پیامک یا اینترنت باشد. دادستان خود شخصاً در خصوص شکایت‌ها یا اعلان جرم‌ها به تحقیق و بررسی پرداخته یا دستور آن را جهت انجام تحقیقات مقدماتی و گردآوری ادله ارتکاب آن به ضابطان دادگستری تعویض می‌نماید یا

<sup>۱</sup> خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری؛ تهران: مؤسسه حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۱، ص ۲۶-۲۷-۲۸-۲۹



اینکه مستقیماً به یکی از شعب دادیاری یا بازپرسی ارجاع می‌دهد. دادسرا در مرحله تعقیب متهم و رسیدگی به پرونده کیفری واجد خصوصیات ذیل است:

الف- سلسله مراتب: قضات دادسرا در انجام وظایف قضایی و اداری خویش تابع سلسله مراتب می‌باشند بدین توضیح که از نظر اجرای مقررات اداری تمامی قضات دادسرا تحت نظارت و ریاست دادستان می‌باشند و حتی در اجرای مقررات و قواعد دادرسی در تعقیب متهم در بسیاری از موارد ملزم به تبعیت از نظر دادستان می‌باشند و حق مخالفت بانظر دادستان را ندارند. به عبارت دیگر در یک دادسرا، مقامات قضایی (معاون، بازپرس و دادیار) در طول هم قرار دارند و در بسیاری از موارد باید از نظر دادستان تبعیت نمایند الا در موارد قلیلی آن هم بازپرس حق مخالفت بانظر قضایی دادستان دارد که ذیلاً به بررسی آنها می‌پردازیم. اصل سلسله مراتب قضایی در مواد ۷۳، ۷۶ و ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری جدید تصریح گردیده است و به موجب ماده ۷۳، دادستان در اموری که به بازپرس ارجاع می‌دهد حق نظارت و ارائه تعلیمات لازم را دارد. همچنین به موجب ماده ۷۶ دادستان پیش از آنکه تحقیق در جرمی را از بازپرس بخواهد یا جریان تحقیقات را به طور کلی به بازپرس واگذار کند، می‌تواند اجرای برخی از تحقیقات و اقدامات لازم را از بازپرس تقاضا کند. در این صورت بازپرس مکلف است فقط تحقیق یا اقدام مورد تقاضای دادستان را انجام دهد و نتیجه را برای وی ارسال نماید. به موجب ماده ۸۸ در اموری که از طرف دادستان به معاون دادستان یا دادیار ارجاع می‌شود، آنان در امور محوله تمام وظایف و اختیارات دادستان را دارند و تحت تعلیمات و نظارت او انجام وظیفه می‌نمایند. درغیاب دادستان و معاون او، دادیاری که سابقه قضایی بیشتری دارد و درصورت تساوی، دادیاری که سن بیشتری دارد، جانشین دادستان محسوب می‌شود. به موجب بند ۳ ماده ۳ اصلاح ق.ت.د.ع.ا مصوب ۱۳۸۱ کلیه قراردادهای دادیار بایستی باموافقت دادستان باشد و درصورت بروز اختلاف بین دادستان و دادیار، نظر دادستان متبع خواهد بود. بنابراین دادیار حق مخالفت با نظر دادستان را نداشته و ملزم به تبعیت از نظریه دادستان بوده لیکن ماده ۹۲ قانون جدید آ.د.ک مقرر داشته درغیر جرایم موضوع



ماده ۳۰۲ در صورت نبودن بازپرس، دادستان نیز دارای تمام وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس تعیین شده است. در این حالت چنان چه دادستان انجام تحقیقات مقدماتی را به دادیار ارجاع دهد، قرارهای نهایی دادیار و همچنین قرار تأمین منتهی به بازداشت متهم، باید در همان روز صدور به نظر دادستان برسد و دادستان نیز مکلف است حداکثر ظرف ۲۴ ساعت در این باره اظهار نظر نماید. همان طور که ملاحظه می‌شود، ماده قانونی مذکور دادیار مکلف به تبعیت از نظر دادستان نکرده بلکه تصریح نموده که قرار نهایی و قرار تأمین منجر به بازداشت متهم باید در روز صدور به نظر دادستان برسد.

و در صورت بروز بروز اختلاف بین نظریه دادیار و نظر به دادستان سکوت اختیار شده و حکم آن بیان نشده است. اگرچه از سیاق عبارت ماده فوق الذکر چنین بر می‌آید که نظر قانونگذار تبعیت دادیار از نظریه قضایی دادستان می‌باشند، لیکن اگر ملتزم به قانون باشیم چنین برداشتی از ماده مذکور مشکل می‌باشد و شاید نظر قانونگذار این بوده که موارد مذکور در ماده ۹۲ از موارد اختلاف بین دادیار و دادستان می‌باشد که جهت حل اختلاف باید به دادگاه صالحه ارجاع شود مثل موارد اختلاف بین بازپرس و دادستان. از مفاد مواد ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری چنین استنباط می‌شود که فقط بازپرس حق مخالفت با نظریه قضایی دادستان را دارد ولی دادیار برخلاف بازپرس ملزم به تبعیت از نظر قضایی دادستان در تمامی موارد پیش بینی شده در قانون می‌باشد. باین وجود عبارت آخر ق.آ.د.ک ناقص است و حکم موارد اختلاف بین دادیار و دادستان را تصریح نکرده است!

ب- وحدت دادرسی: مجموعه قضاوت دادرسی نهاد یا سازمان دادرسی را تشکیل می‌دهند. بدین توضیح که هر یک از مقامات قضایی دادرسی می‌تواند وظیفه قاضی دیگر را انجام دهد. دادستان، معاون وی و دادیار هر یک می‌توانند بجای یکدیگر انجام وظیفه نمایند غیر از بازپرس که وظیفه اش قائم به شخص است و کسی نمی‌تواند جای وی انجام وظیفه نماید. اصل وحدت دادرسی در ماده ۸۸ قانون آیین دادرسی کیفری جدید تصریح گردیده است. بدین معنی که در غیاب دادستان، معاون وی در غیاب معاون وی، دادیار که سابقه کار قضایی بیشتری دارد





می‌تواند جانشین دادستان شود و در صورت تساوی در سابقه بین دادیاران، دادیاری که سن بیشتری دارد جانشین دادستان محسوب می‌شود. بنابراین اگر پرونده‌ای به خود دادستان یا معاون وی ارجاع داده شود و آنها در یک روز کاری به هر دلیلی غایب باشند، کار رسیدگی پرونده به یکی از دادیاران ارجاع می‌شود و همچنین وقتی پرونده به یکی از شعب دادیاری ارجاع شود، ولی در یک روز کاری دادیار به هر دلیلی غایب باشد، کار رسیدگی پرونده به شعبه دیگر دادیار از سوی دادستان یا معاون وی ارجاع می‌گردد. همچنین در مواردی که دفاع از کیفرخواست برای دادستان الزامی است (مثل موارد ماده ۳۰۰ ق.آ.د.ک) دادستان می‌تواند برای دفاع از کیفرخواست بجای خود یکی از دادیاران را به عنوان نماینده دادستان به دادگاه معرفی نماید بنابراین اگر جریان رسیدگی به یک پرونده کیفری در جلسات متعددی صورت گیرد، دادستان می‌تواند در هر یک از جلسات دادرسی دادگاه کیفری، دادیاران مختلفی را به دادگاه معرفی نماید.

ج- استقلال دادسرا: اصل استقلال دادسرا از دادگاه کیفری از زمان تصویب کُد ناپلئون در فرانسه در نظام دادرسی مختلط (فرانسوی) مطرح شده و از آن تاریخ تاکنون در نظام های دادرسی که امر تعقیب متهم از مرحله محاکمه متهم و صدور رأی محکومیت، تفکیک گردیده و برعهده نهاد یا سازمان مستقلی تحت عنوان «دادسرا» قرار گرفته مقامات قضایی دادسرا در انجام وظایف قانونی خویش استقلال کامل دارند و به هیچ وجه تابع نظرات قاضی دادگاه کیفری نمی‌باشند مگر در مواردی که مطابق قانون دادگاه نقض تحقیقاتی در پرونده مشاهده کند و رفع نقایص تحقیقاتی را از دادسرا درخواست نماید. بنابراین به موجب این اصل قضات دادسرا در رسیدگی های کیفری و اظهار نظرهای قضایی خصوصاً قرارهای نهایی استقلال کامل نسبت به قاضی دادگاه کیفری دارند. مقامات قضایی دادسرا مطابق مقررات و قواعد آیین دادرسی کیفری می‌توانند در پرونده های کیفری مبادرت به صدور قرارهای منع تعقیب یا موقوفی تعقیب نمایند و در صورت وجود دلایل و قرائن و امّا رات دال بر توجه اتهام به متهم با صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست پرونده اتهامی متهم را به دادگاه کیفری ارسال نمایند.



دادگاه کیفری نیز موظف به رسیدگی و محاکمه متهم و صدور رأی ماهوی در خصوص اتهام انتسابی به متهم در کیفرخواست صادره می‌باشد.

استقلال دادسرا می‌تواند معنای دیگری نیز داشته باشد و آن استقلال مقامات قضایی در مقابل متهم و شاکی پرونده کیفری است. اگرچه در بدو امر به نظر می‌رسد که مقامات قضایی دادسرا در مقابل متهم استقلال ندارند بلکه موظف به تعقیب متهم و جمع آوری ادله ارتکاب جرم می‌باشند.

د- قابل رد بودن مقامات قضایی دادسرا: در بدو امر ممکن است چنین به نظر رسد که قضات دادسرا از سوی طرفین امر کیفری (شاکی و متهم) قابل رد نیستند. چراکه دادسرا به عنوان نهاد مسئول تعقیب متهم یک طرف دعواست که در جرایم واجد جنبه عمومی اقدام به تعقیب متهم می‌نماید. و اصولاً یک طرف دعوی نمی‌تواند از طرف مقابل خود را رد نماید. چراکه قضات دادسرا نفع شخصی در تعقیب متهم ندارند و به عنوان نماینده جامعه خصوصاً دادستان عنوان مدعی العموم انجام وظیفه نمایند.

اینکه قضات دادسرا از سوی طرفین امر کیفری قابل رد می‌باشند یا نه، حکم قضیه در قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و قوانین بعدی از جمله قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ و قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵ تصریح بیان نشده است. در گذشته ماده ۳۳۵ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۵ که در حال حاضر در دادرسی نظامی قابل اجراءست مقدر نموده که دادستان در مورد رد مکلف است از رسیدگی امتناع نماید. در صورت عدم امتناع، متهم می‌تواند به دادگاهی که دادستان در نزاد آن مأموریت دارد شکایت کند. رأی دادگاه در این مورد قطعی است. همچنین ماده ۵۰ قانون فوق الذکر، تصریح نموده که طرفین امر کیفری دوی صورت وجود یکی از جهات رد قاضی دادگاه، می‌توانند ایراد رد را مستقیماً به بازپرس اعلام نمایند.

در حال حاضر خوشبختانه ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ صراحتاً اعلام نموده که مقامات قضایی دادسرا باید در صورت وجود جهات رد دادرسی، از رسیدگی امتناع



نماید. شاکي، مدعی خصوصی یا متهم نیز می‌توانند دادستان یا بازپرس را ردّ و مراتب را به صورت کتبی به او اعلام کنند. در صورت قبول ایراد، دادستان یا بازرس از رسیدگی و مداخله در موضوع (تعقیب متهم) امتناع می‌نماید و رسیدگی حسب مورد به جانشین دادستان یا بازپرس دیگر محول می‌شود و در غیر این صورت باید قرارداد ایراد صادر و به مدعی رد ابلاغ شود. مدعی رد می‌تواند در مهلتی که برای اعتراض به سایر قرارها مقرر شده، به دادگاه صالح برای رسیدگی به جرم اعتراض کند. رأی دادگاه در این مورد قطعی است. ایرادی که بر ماده مذکور وارد است این است که در بخش‌هایی که دادگاه عمومی بخش تشکیل می‌شود (به موجب تبصره ۱ ماده ۲۹۹) که به موجب همین ماده رئیس دادگاه بخش عمومی حق رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه کیفری ۲ را دارد، لیکن نسبت به جرایمی که داخل در صلاحیت دادگاه کیفری امی باشد به عنوان جانشین بازپرس و وظایف بازپرس را در تحقیقات مقدماتی پرونده انجام می‌دهد.

ه) عدم مسئولیت کیفری و مدنی: سوال اساسی که در خصوص انجام وظایف مقامات قضایی دادرسی در چارچوب قواعد و مقررات آیین دادرسی کیفری مطرح می‌شود این است که آیا این قضات در قبال تصمیمات قضائی که اتخاذ می‌کنند از قبیل صدور قرار مجرمیت قرارهای اعدادی و یا قرارهای تأمین علی متهم یا اموال متهم و یا سایر قرارهای نهایی مثل قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب دارای مسئولیت کیفری و حقوقی می‌باشند یا خیر؟ در پاسخ به این سوال باید اذعان نمود که هیچ یک از قوانین دادرسی کیفری ایران چه قبل از انقلاب و چه بعد از قبل، حکم این قضیه را بیان نکرده‌اند و به نظر می‌رسد که مطابق اصول و ضوابط عرفی و قانونی چون مقامات قضایی دادرسی به موجب قانون مسئول تعقیب متهمین هستند و وظیفه نهاد دادرسی این راستا تبیین و مقرر شده و اختیارات وسیعی را قانونگذار در مرحله تعقیب متهم برای این مقامات قضایی مشخص نموده و وظایفی را هم در راستای اختیارات تبیین نموده، لذا این مقامات در قبال اظهار نظرهای قضایی و صدور قرارها و اتخاذ تصمیمات قضایی دارای مسئولیت کیفری یا حقوقی نمی‌باشد به همین جهت هیچ ماده‌ای حتی در قانون جدید آیین



دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) وجود ندارد که دلالت بر چنین مسئولیت‌هایی نماید. اگرچه هریک از مقامات قضایی اعم از دادسرا و دادگاه در قبال اعمال وظایف و اختیارات خویش دارای مسئولیت انتظامی می‌باشند و مطابق قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ چنان‌چه در روند رسیدگی به یک پرونده کیفری مرتکب تخلف انتظامی شوند حسب مورد به مجازات‌های انتظامی مقرر در این قانون محکوم می‌شوند. لیکن این مسئولیت قائم به شخص قاضی است و ارتباط به نهاد دادسرا پیدا نمی‌کند.

### بند پنجم: تشکیلات دادسرا

در حال حاضر، در کشور ما چهار نوع دادسرا به شرح زیر وجود دارد که هریک با در اختیار داشتن تعدادی کارمند قضایی و اداری به انجام وظیفه می‌پردازند.

الف) دادسرای دیوان عالی کشور: این دادسرا در کنار دیوان عالی کشور انجام وظیفه می‌کند و چون مقر دیوان عالی کشور در پایتخت و دارای شعبی نیز در قم و مشهد است، محل تشکیل این دادسرا نیز در این شهرهاست. در عین حال، همچون دیوان عالی کشور، قلمرو صلاحیت محلی آن، تمام کشور است. وظیفه دادسرای دیوان عالی کشور که مرکب از دادستان کل، چند معاون و تعدادی دادیار است، انجام اموری است که به موجب قوانین مختلف برعهده دادستان کل قرار گرفته است. به عنوان نمونه می‌توان به مواد ۴۲۰، ۴۷۱، ۴۷۵ (بند ب) ق.آ.د.ک در این زمینه اشاره نمود. ماده ۲۰ در مورد احاله پرونده کیفری از یک حوزه قضایی به حوزه قضایی دیگر است که به دادستان کل اجازه می‌دهد که از دیوان عالی کشور درخواست احاله نماید. مطابق این ماده: «علاوه بر موارد مذکور در ماده قبل، به منظور حفظ نظم و امنیت عمومی، بنا به پیشنهاد رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور و تجویز دیوان عالی کشور، رسیدگی به حوزه دیگر قضایی احاله می‌شود.» مورد دیگر در ماده ۴۷۱ در خصوص دعوت از هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای تشکیل جلسه و صدور رأی وحدت رویه پیش‌بینی شده است. طبق این ماده: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه‌ها نسبت به موارد مشابه، اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی، با استنباط متفاوت از



قوانین، آراء مختلفی صادر شود، رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور ایجاد وحدت رو به درخواست کنند... معمولاً در جلسات هیأت عمومی دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور قبل از صدور رأی هیأت، نظریه مکتوب خود در مورد آرا مورد بررسی در جلسه را شخصاً یا توسط نماینده خویش به اعضای هیأت ارائه می‌دهد. سرانجام، بند ب ماده ۴۷۵ نیز دادستان کل کشور را یکی از اشخاصی برشمرده که حق درخواست اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعیت یافته دادگاهها را دارند.<sup>۱</sup>

ب) دادرسی عمومی و انقلاب: در آخرین سال‌های فعالیت دادسرا بل از تصویب قانونی برای حذف آنها، دو دادسرای مستقل از یکدیگر وظیفه تعقیب جرائم را برعهده داشتند، یکی دادسرای عمومی و دیگری دادسرای انقلاب. دادرسی عمومی در کنار دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ انجام وظیفه می‌کردند و امر تعقیب و تحقیق در پرونده‌هایی را برعهده داشتند که رسیدگی به آنها در مرحله صدور حکم در صلاحیت یکی از این دو دادگاه قرار داشت. دادرسی انقلاب نیز در معیت دادگاه‌های انقلاب اسلامی و در زمینه تعقیب و تحقیق جرائم مربوط به صلاحیت این دادگاه‌ها انجام وظیفه می‌نمودند. هنگام تأسیس مجدد دادسراها در سال ۱۳۸۱، به دلیل محدود بودن صلاحیت دادگاه‌های انقلاب، نیازی به تأسیس یک دادسرای مستقل برای آنها احساس نشد و با ایجاد یک دادسرا به نام دادرسی عمومی و انقلاب، کلیه وظایف دادسرا در جرائم مشمول صلاحیت دادگاه‌های عمومی و جزایی و انقلاب و کیفری استان به آن واگذار گردید. دادسرای عمومی و انقلاب متشکل از تعدادی دادیار و بازپرس است که تحت ریاست دادستان عمومی و انقلاب، که در رأس دادسرا قرار داشته و دارای چند معاون است، انجام وظیفه می‌کنند. از لحاظ محلی، دادسرای عمومی و انقلاب در حوزه قضایی هر شهرستان ایجاد می‌شود (ماده ۳ ق.ت.د.ع.ا) و دادسرای بخش و

<sup>۱</sup> خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، چاپ هفدهم، ۱۳۹۱، ص ۳۵-۳۶



دادرسی استان وجود ندارد.<sup>۱</sup>

ج) دادرسی نظامی: به منظور رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی و انتظامی اعضای نیروهای مسلح، اعم از نیروی نظامی یا انتظامی، دادگاه‌های نظامی تشکیل شده است. دادرسی‌های نظامی، مرکب از دادستان، معاون دادستان، دادیار و بازپرس، در کنار دادگاه‌های نظامی قرار داشته و تعقیب و تحقیق در جرائم داخل در صلاحیت دادگاه‌های مذکور را برعهده دارند. این دادرسی‌ها در مراکز استانها و شهرهایی که رئیس قوه قضائیه لازم بداند، تشکیل می‌شوند و حدود وظایف، اختیارات و نحوه رسیدگی آنها به شرحی است که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ شمسی مشخص شده است.<sup>۲</sup>

د) دادرسی ویژه روحانیت: به موجب مواد ۱۰ و ۱۱ آیین نامه دادرسی و دادگاه‌های ویژه روحانیت مصوب ۱۳۶۹ هر شعبه دادگاه ویژه روحانیت متشکل از یک عضو قاضی می‌باشد که به عنوان رئیس شعبه یا دادس علی البدل پرونده اتهامی روحانی را رسیدگی و حکم صادر می‌نماید. حوزه صلاحیت دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت به موجب ماده ۹ آیین نامه استانی است. به موجب ماده ۳ ارجعیت دادگاه ویژه روحانیت یک دادسرا وجود دارد که دادستان توسط مقام معظم رهبری منصوب می‌شود. به موجب ماده ۵ آیین نامه، دادستانی مرکز (دادستان منصوب) دارای یک قائم مقام، معاون قضایی، معاون سیاسی، معاون اداری مالی، دفتر دادستانی و دفتر حفاظت و گزینش خواهد بود. شرح وظایف هر کدام توسط دادستان منصوب ابلاغ می‌گردد. در دادرسی ویژه روحانیت بازپرس وجود ندارد لیکن به تعداد لازم دادیار دارد.

### بخش دوم: اصل الزامی یا قانونی بودن تعقیب متهم

همان طور که اشاره شد در بعضی از نظام‌های دادرسی کیفری، تعقیب متهم تابع اصل الزامی

<sup>۱</sup> خالقی، علی، همان منبع، ص ۳۶-۳۷

<sup>۲</sup> خالقی، علی، همان منبع، ص ۳۷



بودن تعقیب می باشد چراکه به موجب این اصل فرض بر این است که جرم دارای جنبه عمومی بوده لذا چون دادسرا و در رأس آن دادستان نماینده جامعه در تعقیب متهم می باشند، به موجب این اصل، الزام و تکلیف بر تعقیب متهم دارند. به موجب این اصل، دادستان به عنوان مدعی العموم حق صرفنظر کردن بر تعقیب متهم و یا حق مصالحه با متهم و یا گذشت از تعقیب متهم را ندارد. دادستان به هر طریقی که از وقوع جرم مطلع گردیده و یا یکی از جهات قانونی تعقیب فراهم شد، باید دستور تعقیب متهم و تشکیل پرونده کیفری برای وی را صادر نماید و دستورات لازم را به ضابطان جهت کشف جرم و گرآوری ادله ارتکاب جرم صادر نماید یا از همان ابتدا تعقیب متهم را با توجه به نوع جرم به بازپرس یا دادیار ارجاع نماید تا تحقیقات پرونده تحت نظارت و تعلیمات آنها صورت گیرد. پس از احراز اتهام و صدور قرار مجرمیت از سوی دادیار یا بازپرس دادستان در صورت موافقت با آن باید مبادرت به صدور کیفرخواست نموده و پرونده کیفری متهم را جهت رسیدگی و صدور حکم به دادگاه کیفری ذی صلاح ارسال نماید و در جرایم سنگین (داخل در صلاحیت دادگاه کیفری ۱) الزاماً باید شخصاً یا توسط نماینده خود از کیفرخواست صادره دفاع نماید و در جرایم سبک تر (داخل در صلاحیت دادگاه کیفری ۲) در صورت احضار از سوی دادگاه باید شخصاً یا توسط نماینده کیفرخواست صادره دفاع نماید. همچنین چنان چه دادستان حکم صادره از سوی دادگاه کیفری را کافی و مناسب نداند باید طبق قانون نسبت به آن اعتراض نموده و تقاضای تجدیدنظر یا اعاده دادرسی نماید.

### بند اول: اصل موقعیت داشتن یا مناسب بودن تعقیب متهم

پذیرش این اصل توسط یک نظام دادرسی کیفری به معنای نفی اصلی قانونی بودن تعقیب نمی باشد. بلکه این اصل با حفظ اصل الزامی بودن تعقیب، در برخی از جرایم، تحت شرایط خاص قانونی اختیار صرفنظر کردن از تعقیب متهم را به دادستان به عنوان مدعی العموم واگذار نماید. در جرایم سبک و متوسط، بدیهی است که گاهی اوقات مرتکب جرم در شرایط هیجانی و روحی و روانی ناشی از عصبانیت یا تحت تأثیر تحریک دیگران برای خودنمایی خویش دست به ارتکاب جرم می زند و بلافاصله پس از وقوع جرم نیز بشدت نادم بوده و اظهار



پشیمانی می نماید. سؤال این است که آیا در چنین مواردی دادستان تحت شرایط مقرر در قانون حق صرف نظر کردن از تعقیب چنین متهمی را دارد یا خیر؟ گاهی اوقات، مرتکب جرم در سنین جوانی است و در اثر اضطراب یا نیاز مادی دست به ارتکاب جرایم علیه اموال می زند از قبیل سرقت ساده و خیانت در امانت و یا تخریب اموال، اگر در چنین جرایمی متهم بتواند با جبران خسارت، رضایت شاکی را جلب نماید آیا دادستان می تواند از تعقیب چنین متهمی صرف نظر نماید و شرایط و اقداماتی را پیش بینی نماید که متهم با رعایت این شرایط و اقدامات، بجای تحمل محکومیت و رفتن به زندان، سریعتر به آغوش خانواده و جامعه برگردد و خللی در روال زندگی روزمره اش پیش نیاید و محیط نامناسب زندان او را تبدیل به یک مجرم حرفه ای ننماید؟

طبیعی است که قانونگذار باید با پیش بینی شرایط و ضوابطی خاص آن هم در جرایم سبک و متوسط، این اختیار را به دادستان بدهد تا چنان چه تعقیب متهم را به صلاح متهم و جامعه نمی داند از تعقیب وی صرف نظر نموده و فرصتی به متهم در مدت معین بدهد تا وی خود را اصلاح و از گرایش به سمت ارتکاب جرم خودداری نماید.

در نظام دادرسی کیفری ایران، اصل موقعیت داشتن تعقیب برای اولین بار به صورت قرار تعلیق تعقیب در سال ۱۳۵۲ مورد پذیرش قرار گرفته است. در این سال با تصویب ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری، قانونگذار تصریح نموده که در جرایم از درجه جنحه، هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم نماید و سابقه محکومیت مؤثر کیفری نداشته باشد و شاکی خصوصی در بین نبوده یا گذشت کرده باشد، دادستان با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و روحیه متهم و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده تعلیق تعقیب متهم را مناسب بداند می توانست تعقیب کیفری وی را معلق و پرونده را به دادگاه جنحه ارسال نماید. دادگاه جنحه در صورتی که قرار تعلیق تعقیب را تأیید می کرد این قرار قطعی محسوب و به اجرا در می آمد و در صورت عدم تأیید قرار مذکور به موضوع اتهام رسیدگی و حکم صادر می نمود.

در سال ۱۳۵۶ قانونگذار در ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری، به دادستان





اجازه داد که تحت شرایط قانونی خود رأساً مبادرت به صدور قرار تعلیق تعقیب نماید و دیگر پرونده را جهت تأیید قرار به دادگاه جنحه ارسال ننماید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، مواد قانونی مذکور اعتبار داشته و دادستان‌ها کم و بیش مبادرت به صدور قرار تعلیق تعقیب می نمودند تا اینکه در سال ۱۳۷۳ با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و حذف دادسرا از نظام دادرسی کیفری ایران، صدور قرار تعلیق تعقیب دچار ابهام شد و عملاً دادگاه‌های کیفری (اصطلاحاً عام) از صدور قرار مذکور خودداری می ورزیدند و استدلال قضات دادگاه‌های کیفری حاکی از این بود که اولاً صدور قرار تعلیق تعقیب از وظایف دادستان در دادسرا بوده بنابراین با حذف دادسرا دیگر موجبی برای صدور این قرار وجود ندارد. ثانیاً: صدور قرار تعلیق تعقیب در جرایم جنحه‌ای پیش بینی شده و در نظام حقوق کیفری ایران دیگر دسته بندی جرایم به جنایت، جنحه و خلاف وجود ندارد و منسوخ گردیده است. ثانیاً در قانون تشکیل دادگاه‌ها عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ صدور چنین قرارهای پیش بینی نشده است.

### بند دوم: صدور قرار ترک تعقیب متهم

به موجب ماده ۷۹ ق.آ.د.ک در جرایم قابل گذشت، شاکی می تواند تا قبل از صدور کیفرخواست درخواست ترک تعقیب (متهم) را نماید. در این صورت دادستان قرار ترک تعقیب صادر می کند. شاکی می تواند تعقیب مجدد متهم را فقط برای یک بار تا یک سال از تاریخ صدور قرار ترک درخواست نماید. در خصوص نکات قابل توجه در خصوص قرار ترک تعقیب متهم باید گفت:

اول: پیش بینی صدور چنین قرارهای از سی دادستان در راستای تحقق اصل موقیت داشتن تعقیب می باشد که قبلاً صدور چنین قرارهای از سوی دادسرا و دادستان در قوانین دادرسی کیفری پیش بینی نشده و مسبوق به سابقه نمی باشد.

ممکن است گفته شود که تبصره ۱ ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸



صدور چنین قراری را پیش بینی نموده بود. لیکن درپایخ باید گفت که اولاً: قرار پیش بینی شده در تبصره مذکور قرار ترک محاکمه بوده است ثانیاً: مقام صادرکننده این قرار قاضی دادگاه کیفری بوده و نه مقامات قضایی دادسرا ثالثاً: در زمان اجرای قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ دادرسی وجود نداشت. تا قادر به صدور چنین قراری باشد.

دوم: ایرادی که بر این ماده وارد است این است که صدور قرار ترک تعقیب متهم را منوط به درخواست شاکی نموده است و این امر با اصل الزامی بودن یا قانونی بودن تعقیب منافات دارد.

نکته دیگر اینکه تعقیب متهم در تمامی جرایم اعم از اینکه واجد حیثیت عمومی باشد یا حیثیت خصوصی برعهده دادستان است بنابراین منوط کردن ترک تعقیب متهم به اراده شاکی و درخواست وی شأن و جایگاه مدعی العموم را کاهش می دهد. به عبارت دیگر مدعی العموم نباید در اجرای قانون و اصل تعقیب متهم تابع اراده شاکی باشد. مهمتر از همه اینکه وجود چنین مقرره ای راه را برای سوءاستفاده شکات حرفه ای باز می کند. چراکه ممکن است یک شاکی حرفه ای علیه شخص محترم و آبرومندی طرح شکایت نماید و سپس اتخاذی از متهم مدعی شود که پرونده وی را در دادسرا مختومه می نماید و سپس با مراجعه به دادستان و درخواست صدور ترک تعقیب متهم به خواسته خویش که همانا اخذ وجه از متهم است برسد!!!

### بند سوم: صدور قرار بایگانی نمودن پرونده کیفری

صدور قرار بایگانی کردن پرونده در قوانین قبلی دادرسی کیفری مسوق ب سابقه نیست. اولین بار است که قانونگذار ایران به اقتباس از کشورهای اروپایی خصوصاً نظام دادرسی کیفری فرانسه صدور چنین قراری را پیش بینی نموده است. ماده ۸۰ق.آ.د.ک مقرر داشته که در جرایم تعزیری درجه هفت (۷) و هشت (۸) چنان چه شاکی وجود نداشته یا گذشت کرده باشد، در صورت فقدان سابقه محکومیت مؤثری کیفری، مقام قضایی می تواند پس از تفهیم اتهام با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق متهم و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است و در صورت ضرورت با اخذ التزام کتبی از متهم برای رعایت مقررات قانونی، فقط یک



بار از تعقیب متهم خودداری نماید و قرار بایگانی کردن پرونده را صادر کند. این قرار ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه کیفری مربوط است.

### بند چهارم: قرار تعلیق تعقیب

صدور قرار مذکور آن هم توسط مقامات قضایی دادسرا قبل از صدور قرار مجرمیت و کیفرخواست یکی از طریق بارز رعایت اصل موقعیت داشتن تعقیب است. در قانون جدید آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) قانونگذار در ماده ۸۱ در جرایم تعزیری درجه ۶، ۷ و ۸ تحت شرایطی به دادستان اجازه صدور قرار تعلیق تعقیب را داده است که ذیلاً به بررسی شرایط و مدت اعتبار قرار مذکور می پردازیم.

۱. شرایط مربوط به جرم ارتكابی: همان طور که در ماده ۸۱ ق.آ.د.ك تصریح شده جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت قابلیت صدور قرار تعلیق تعقیب را دارند. بنابراین با تصریح مذکور، صدور چنین قرار در بقیه جرایم تعزیری و به طریق اولی در جرایم مستوجب قصاص، حدّ و دیه روشن است چراکه جرایم مذکور هم واجد جنبه عمومی و بعضاً شرعی بوده و بسیاری از جرایم داخل در این دسته بندی واجد جنبه حق الناسی می باشند. عدم تفویض اختیار به دادستان در صدور قرار تعلیق تعقیب در جرایم تعزیری درجه ۱ تا ۶ نیز به دلیل سنگین و مهم بودن جرم تعزیری است. زیرا اگرچه این جرایم از درجه تعزیری محسوب می شوند لیکن جنبه عمومی چنین جرایمی از نظر قانونگذار بر جنبه های دیگر جرم ترجیح دارد و مرتکبی چنین جرایم تعزیری باید به مجازات قانونی خویش برسد. به همین جهت قانونگذار از واگذاری اختیار صدور قرار تعلیق تعقیب به دادستان در چنین جرایم سنگین و مهم خودداری ورزیده است تا چنین ارفاق و امتیازی برای نر تکبیین این دسته از جرایم وجود نداشته باشد.

۲. شرایط مربوط به طرفین امر کیفری: به صراحت ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری صدور قرار تعلیق تعقیب در صورتی امکان پذیر است که متهم فاقد سابقه محکومیت موثر کیفری باشد. بنابراین اگر متهم دارای سابقه محکومیت کیفری غیر موثر باشد، صدور چنین قرار بلائماً مع است. به موجب تبصره ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ محکومیت موثر،



محکومیتی است که محکوم را به تبع اجرای حکم، براساس ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی از حقوق اجتماعی محروم می‌کند.<sup>۱</sup> شرایط دیگر مربوط به متهم، موافقت وی با صدور قرار تعلیق تعقیب است چنان چه متهم با صدور چنین قرار موافق نباشد، دادستان نمی‌تواند قرار مذکور را صادر نماید. اگرچه در عمل اکثریت متهمین با صدور چنین قرار موافقت می‌نمایند و در واقع امر پیش بینی چنین شرطی در راستای توافقی نمودن مقررات آیین دادرسی کیفری<sup>۲</sup> است و در جهت کاستن از آمره بودن مقررات آیین دادرسی کیفری از سوی قانونگذار می‌باشد. لیکن بر پیش بینی چنین شرطی ایراد وارد است چرا که وقتی متهم از شرایط صدور قرار تعلیق تعقیب برخوردار است، دادستان باید مکلف به صدور چنین قرار موافقت باشد و موکول کردن آن به اراده و توافق شخص متهم با اصل الزامی بودن تعقیب منافات دارد. دیگر شرط مربوط به متهم، سپردن تأمین مناسب است که به صورت صدور قرار تأمین از سوی مقام قضایی مربوط (بازپرس، دادیار یا دادستان) تعیین می‌شود که منظور یکی از قرارهای تأمین مذکور در ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۹۲) می‌باشد. شرط مربوط به شاکی این است که جرم به گونه ای باشد که شاکی خصوصی وجود نداشته باشد و در صورت وجود شاکی

۱. ماده ۲۵ ق.م.ا.م. مقرر می‌دارد: محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمومی، پس از اجرای حکم یا شمول مرور زمان، در مدت زمان مقرر در این ماده محکوم را از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات تبعی محروم می‌کند:

الف) هفت سال در محکومیت به مجازات سالب حیات و حبس ابد از تاریخ توقف اجرای حکم اصلی.  
ب) سه سال در محکومیت به قطع عضو، قصاص در صورتی که دیه جنایت وارد شده بیش از نصف دیه مجنی علیه باشد، نفی بلد و حبس تا درجه چهار.  
پ) دو سال در محکومیت به شلاق حدی، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده نصف دیه مجنی علیه یا کمتر از آن باشد و حبس درجه پنج.

۲. تبصره ۱. در غیر موارد فوق، مراتب محکومیت در پیشینه کیفری محکوم درج می‌شود لکن در گواهی‌های صادره از مراجع ذی ربط منعکس نمی‌گردد مگر به درخواست مراجع قضایی برای تعیین یا بازنگری در مجازات.

تبصره ۲. در مورد جرایم قابل گذشت در صورتی که پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، اجرای مجازات موقوف شود اثر تبعی آن نیز رفع می‌شود

تبصره ۳. در عفو و آزادی مشروط، اثر تبعی محکومیت پس از گذشت مدت‌های فوق از زمان عفو یا اتمام مدت آزادی مشروط رفع میشود، محکوم در مدت زمان آزادی مشروط و همچنین در زمان اجرای حکم نیز از حقوق اجتماعی محروم می‌گردد.

۱. برای آشنایی با اصول، شرایط و ضوابط توافقی شدن آیین دادرسی کیفری مراجعه شود به: نیازپور، امیرحسین، توافقی شدن آیین دادرسی کیفری، انتشارات میزان، بهار ۱۳۹۲.



خصوصی، وی باید رضایت خویش را اعلام کرده باشد یا متهم خسارت وارده برشاکتی را جبران کرده باشد و یا اینکه با موافقت وی، ترتیب پرداخت آن در مدت معینی داده شود.

۳. مدت تعلیق تعقیب: به موجب ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری مدت اعتبار قرار تعلیق تعقیب بین ۶ ماه تا دو سال می باشد که در این مدت تعقیب متهم متوقف می شود. دادستان متهم را حسب مورد مکلف به اجرای برخی از دستورهای زیر می کند:

الف) ارائه خدمات به بزه دیده در جهت رفع یا کاهش آثار زیان بار مادی یا معنوی ناشی از جرم با رضایت بزه دیده

ب) ترک اعتیاد از طریق مراجعه به پزشک، درمانگاه، بیمارستان و یا به هر طریق دیگر، حداکثر ظرف ۶ ماه.

پ) خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین، حداکثر به مدت یک سال.

ت) خودداری از رفت و آمد به محل یا کان معین حداکثر به مدت یک سال.

ث) معرفی خود در زمان های معین به شخص یا مقامی به تعیین دادستان، حداکثر به مدت یک سال.

ج) انجام دادن کار در ایام یا ساعات معین در موسسات عمومی یا عام المنفعه با تعیین دادستان، حداکثر به مدت یک سال.

چ) شرکت در کلاس ها یا جلسات آموزشی، فرهنگی و حرفه ای در ایام و ساعت معین حداکثر به مدت یک سال.

ح) عدم اقدام به راندگی با وسایل نقلیه موتوری و تحویل دادن گواهینامه حداکثر به مدت یک سال.

خ) عدم حمل سلاح دارای مجوز یا استفاده از آن، حداکثر به مدت یک سال.

د) عدم ارتباط و ملاقات با شرکاء جرم و بزه دیده به تعیین دادستان برای مدت معین.



ذ) ممنوعیت خروج از کشور و تحویل دادن گذرنامه با اعلام مراتب به مراجع ذی ربط، حداکثر به مدت ۶ ماه.

۴. سایر مقررات تعلیق تعقیب:

علاوه بر موارد فوق الذکر مقررات دیگری نیز برای تعلیق تعقیب صادره از سوی دادستان پیش بینی گردیده که ذیلاً به اختصار اشاره می شود:

الف) در صورتی که متهم در مدت تعلیق به اتهام ارتکاب یکی از جرایم مستوجب حد، قصاص یا تعزیز درجه ۷ و بالاتر مورد تعقیب قرار گیرد و تعقیب وی منتهی به صدور کیفرخواست گردد و یا دستورهای مقام قضایی (دادستان) را اجرا نکند، قرار تعلیق لغو با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، متهم تحت تعقیب قرار می گیرد.<sup>۱</sup>

ب) قرار تعلیق تعقیب ظرف ۱۰ روز پس از ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه صالحه است. منظور از اعتراض معلوم نیست که از جانب چه کسی است. بدیهی است تنها فردی که می تواند نسبت به صدور قرار مذکور اعتراض نماید شخص شاکی خصوصی است چرا که قرار مذکور با موافقت متهم صادر می شود پس متهم نمی تواند نسبت به قراری که با صدورش موافقت نموده حق اعتراض داشته باشد مگر اینکه مدعی شود که قرار بدون موافقت وی صادر شده است.<sup>۲</sup>

پ) بازپرس حق صدور قرار تعلیق تعقیب را ندارد لیکن در صورت وجود شرایط قانونی، می تواند صدور آن را از دادستان درخواست نماید.<sup>۳</sup>

ت) در مورد جرایمی که پرونده به طور مستقیم در دادگاه مطرح می شود، دادگاه مربوطه می تواند در صورت وجود شرایط قانونی مبادرت به صدور قرار تعلیق تعقیب نماید. (تبصره ۵

<sup>۱</sup> (تبصره ۱ ماده ۸۱ ق.آ.د.ک)

<sup>۲</sup> (تبصره ۲ ماده ۸۱ ق.آ.د.ک)

<sup>۳</sup> (تبصره ۴ ماده ۸۱ ق.آ.د.ک)



ماده ۸۱ ق.آ.د.ک) منظور قانونگذار از جرایم مذکور جرایمی است که در ماده ۳۰۶ قانون مجازات اسلامی پیش بینی شده است که عبارتند از جرایم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت که به طور مستقیم در دادگاه صالحه رسیدگی می شوند. بدیهی است که جرایم زنا و لواط مشمول مقررات ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری نمی شود چون مجازات آن حدی است و به هیچ وجه در زمره تعزیرات درجه ۸ تا ۶ قرار نمی گیرند. فقط جرایم منافی عفتی که مجازات آنها در قالب تعزیرات درجه ۸ تا ۶ می گنجد مشمول مقررات مربوط به قرار تعلیق تعقیب قرار می گیرد.

ث) هرگاه در مدت قرار تعلیق تعقیب معلوم شود که متهم دارای سابقه محکومیت کیفری موثر است، قرار مزبور بلافاصله مرجع صادرکننده قرار لغو و تعقیب از سرگرفته می شود. مدتی که تعقیب معلق بوده، جزء مدت مرور زمان محسوب نمی شود.<sup>۱</sup>

### نتیجه گیری

در راستای جمع بندی این مقاله می توان به نتایج زیر رسید:

۱- جرم پدیده اس اجتماعی است که در بستر جامعه ظهر پیدا می کند و امر رسیدگی به جنبه عمومی آن در آ.د.ک جدید بهتر و بیشتر از آ.د.ک قدیم موردنظر بوده است و این جنبه آن با رعایت حقوق زیان دیده از جرم همراه است.

۲- قانون آیین دادرسی کیفری جدید خالی از ایراد نیست.

۳- آیین دادرسی کیفری جدید این شاخه از حقوق شکلی را نظامند نموده است.

۴- آیین دادرسی کیفری جدید نسبت آ.د.ک قدیم با دیدگاه رعایت حقوق و آزادی های اساسی افراد من جمله حقوق قضایی دادرسی (رحیل، متهم) را با طیف گسترده تری ارائه نموده است.

<sup>۱</sup> (تبصره ۳ ماده ۸۱ ق.آ.د.ک)



۵- آ.د.ک جدید خود گاهی شایان توجه برای جان داد به آ.د.ک قدیم است و حرکتی است رو به جلو برای قانون آیین دادرسی کیفری کشور.

۶- در امر دعاوی راجع به جرم و ارتباط تنگاتنگ آن بانظم عمومی و حقوق شهروندی قانون آ.د.ک جدید دارای نکات جالب و درخور توجهی است.







## منابع و ماخذ

۱. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، چاپ هفدهم، ۱۳۹۲
۲. خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش، چاپ هفدهم، ۱۳۹۱
۳. حقوق یار آیین دادرسی کیفری، اسدی بهنام، نشر قانون یار ۱۳۹۶
۴. آیین دادرسی کیفری، رضایی حمیدرضا، نشر قدوس، تهران ۱۳۹۲
۵. ادله اثبات دعوا در امور کیفری، علیزاده رضا، نشر دیدار، تهران ۱۳۹۰
۶. طیبیان، سید حمید، ۱۳۷۹، فرهنگ لاروس عربی فارسی، جلد ۱، چاپ ۱۰، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر ۱۳۸۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی